

## کیارش سندسی

۱

آرام من پایان  
چشمی خون مسلک  
زانو به برف سپرد  
تا رود را گوارای رنگ سازد  
میهمان چهره‌ی لرزان  
آن‌چه سکوت می‌شمرد گور آبستن  
تمام لب شکست  
تا ساق خواب نفس  
نارس میلی مرده

۲

کبود آغاز  
آسان گزید دشت  
گام تشنه از ریختن  
چشم‌افشان

چشم‌افشان

واژگون آسمان  
نیمه آگاه سایه دلی  
او

ما

ماران هم‌دوش تن  
شانه بر دو نیم می‌داند  
لختی سپاس رنگ‌ها و  
لختی سرخی‌ی درون  
و در پس  
بی بن از آرام درختی  
پذیرای پرندگان آینه

۳

تا چشم هزار جمشید

گریبان بر کف

خواب خواهم شد

مگر تا تو بیدار شوی

تو که در چشم‌ها

باران از پاییز می‌گذشت و

جز چشم‌ها

دلی بر لب نسوخت اگر

تنها اگر

هزاره‌ی عمری سپید می‌جوید

زمستان بی‌عبور می‌گذرد

... حال

جاری ستاره‌ی گام‌ها

پرواز بیاندیشد

تا نفس‌های لاغر پیشانی

بر کج راه بی‌زمان تن بازایستد

بدان

تشنه نخواهی شد

آسمان خانه‌ی توست

آویز بستری سخت سپید